

امیر نویان را به معاون معرفی می‌کند و سایر صاحب‌منصب‌ها را معاون به امیر نویان معرفی می‌کند، بعد با هم سوار «تَرَن» می‌شوند می‌آیند تا دمِ پِل «آجی» که تازه ساخته شده برای راه آهن و آنجا خواهند ایستاد. قنصول‌ها و زن‌هایشان، اجزای راه و... و... و... آن طرف پِل. کشیش ایستاده مشغول دعا خواندن می‌شود، والا حضرت هم در این سر پِل «آجی» ایستاده‌اند و منتظر اتمام دعا هستند. وقت اتمام دعا والا حضرت هم از پِل قدیم سوار می‌شوند (و) تشریف فرمای آن پِل می‌شوند و راه را که جلوش را با روبان بسته‌اند افتتاح می‌فرمایند.

امیر نویان هم صبح زود از جلو رفته است. والا حضرت بنا بود که زودتر بروند ولی قدری تأخیر شد. از قنصولگری تلفن کردند که قدری تعجیل بفرمایند.

بعد از یک ساعت والا حضرت سوار شده، توی میدان توپخانه هم توپ چی (و) سربازهای فوج سوّم اقبال به قدر سیصد نفر بودند، گارد که از فوج قرچه داغ است به قدر پنجاه نفر می‌شود، سوار کشیک‌خانه هم یکصد نفر بودند. موزیک زده احترامات نظامی را کرده، والا حضرت هم سوار اسب بودند (و) از همه احوالپرسی فرموده، (آنها هم) هورامی کشیدند. بعد سوار کاسکه شده، حرکت فرمودند تا رسیدیم به رودخانه «آجی»، در عمارت‌هایی که برای راه شوسه درست کرده‌اند در واقع باج‌گیر خانه است، در آنجا یک اطاقی را برای والا حضرت مرتب کرده بودند، شیرینی و چائی حاضر کرده بودند که والا حضرت اقدم استراحت بفرمایند تا موقع رسیدن معاون، پناپرائی که بایست امیر نویان بکند به عمل بیاید، دعا را بخوانند، آن وقت با تلفن اطلاع بدهند که والا حضرت حرکت بفرمایند.

من هم مدتی حضور والا حضرت بودم، بعد سوار کشیک‌خانه را آورده از پِل «آجی» گذرانده، آن طرف پِل صف بسته، قدری سوارهای کرد اسب‌هایشان را با هم دوانده، تماشا کرده، بعد آمدم حضور والا حضرت، والا حضرت هم از اطاق بیرون

آمده بودند (و) روی پل ایستاده بودند (و) تماشای رودخانه را می فرمودند. رودخانه هم آبش زیاد بود.

ظهر شد، خبر رسید که والا حضرت حرکت بفرمایند. باری سوار کالسکه روبازی شده، هوا هم خیلی خوب بود، اطراف رودخانه «آجی» تماماً سبز و خرم بود. باری من پای کالسکه بودم مطابق در کالسکه، پشت کالسکه اعلم الملک، معزالدوله، اعتماد حضرت، منصورالسلطنه سرایدار باشی و ناظم خلوت بعدش عمله خلوت چند نفر، که برایشان لباس تازه دوخته بودند. بعد بیرق کشیکخانه و رؤسای اداره کشیکخانه، بعدش کالسکه دولتی که شریف الدوله (و) محمد ولی میرزا نشسته بودند، پشت سر آنها تیپ کشیکخانه، بعد سایر نوکرهای ملتزمین، در جلوی کالسکه هم حشمت السلطنه امیر آخور، جلو سردار سطوت و حاجب السلطان، جلوی آنها آجودان و جلوتر از آنها یدکها و قزاق (و) بیرق قزاقها. جلوی کالسکه همین طور رفتیم تا نزدیک پل جدید که راه آهن است لکوموتیوها و واگونها ایستاده بودند. جمعیت زیادی هم از ایرانی (و) فرنگی (و) زنهای قنسولها، زنهای آرامنه. خیلی جمعیت بود. ترن ایستاد یک دسته قزاق که به قدر هشتاد نفر (بودند) با موزیک جلو رفته بودند، یک دسته قزاق روس با صاحبمنصبهای ایرانی و روس ایستاده بودند والا حضرت هم سوار اسب بودند. شاهزاده امامقلی میرزا هم سواره ملتزم رکاب بود. آمدیم تا نزدیک ژنرالهای روس، والا حضرت پیاده شدند، آنها جلو آمدند، استقبال کردند، یک نفر هم قزاق روس متصل عکس می انداخت و با دوربینهای متعدد یک دوربین «سینماتوگراف» داشت که متصل عکس بر می داشت. باری امیرنویان معاون «گراندوکت» را که اسمش «بنیش کویچ» است که رئیس «اتاماژور» کل قشون روس بوده است. سنش هم چهل و پنج سال است، و جوان خوش اندام خوش روی بسیار مؤدبی است، معرفی شده، والا حضرت به او دست دادند، بعد او سایر صاحبمنصبها و ژنرالهای همراهش را معرفی کرد. اسامی

آنها از این فرار است:

«ژنرال کرویه پنسکی» که در واقع در دربارِ جانشین سمت ریاستی دارد، «ژنرال داشیلفسکی» رئیس کل راه آهن‌های قفقازیه، «ژنرال کلوبوف» رئیس حمل و نقل، «ژنرال پاوکورستکی» مهندس و رئیس کل راه‌های ایران، این چند نفر تمامشان از دولت خودشان نشان «سنت آنا» درجه اولش را دارند، بعد «ژنرال شامبلان فولویف» که منصب پیشخدمتی امپراطور را هم دارد، در واقع درباری است. «ژنرال تاماشف» و «ترسکینسکی» مهندس کل راه‌های ایران. این‌ها هم نشانه درجه اول «سنتن اسلاف» را دارند، «پرنس تون دوتوف» آجودان جانشین خود معاون از دول خارجه نشان‌های عالی دارد. بعد چند صاحب منصب دیگر جزء هم بودند که معرفی نشدند. رئیس راه آهن ایران هم که «ترسکینسکی» است از دولت روس نشان درجه اول «آنا» دارد. باری بعد والاحضرت هم اول شریف الدوله را معرفی کرد، بعد من، بعد شاهزاده امامقلی میرزا، (به) همه دست داد بعد شریف الدوله سایر ملتزمین را معرفی کرد، در این موقع باران به شدت بنای باریدن را گذارد، والاحضرت با معاون و امیرنویان و سایر ژنرال‌ها و قنصل‌ها (و) رئیس راه آهن تشریف فرمای سرپل شدند. روبانی که سرپل بسته بودند سه رنگ بود، به رنگ بیرق‌های روس، یک قیچی آوردند (و) به دست والاحضرت دادند، به دست خودشان آن بند را بریده بعد رئیس (راه) آن بند بریده (را) تکه تکه کرده به والاحضرت و معاون (و) امیرنویان و شریف الدوله و من یادگار داده، عکاس‌ها هم متصل مشغول عکس انداختن بودند (و) بعد مراجعت فرمودند (و) آمدند توی واگونی که مخصوص، برای سواری والاحضرت آورده‌اند. این واگون، بسیار خوب واگونی است، تاریخی هم هست (و) مال ناپلئون سوم بوده است که دولت روس از فرانسه خریداری کرده است. باری اطاق‌های خوب (و) دست و روشویی‌های اعلا دارد همه با مبل و زینت‌های خوب. یک اطاق سالن خوبی هم دارد که مبل‌های خوب

داشت. باری والاحضرت و معاون، شریف الدوله، ژنرال‌ها و من در اطاق بزرگ سالن در حضور والاحضرت نشسته صحبت می‌فرمودند. شیرینی (و) شربت (و) شامپانی هم روی میز گذارده بودند.

باران ایستاد و ترن حرکت کرد. از همان جا که افتتاح شده بود حرکت کرده از روی پل جدید «آجی» گذشته رو به «شام‌غازان» رانده، تقریباً تا شام‌غازان یک فرسنگ می‌شود (در راه) هم آرام حرکت می‌کرد. در بین راه هم والاحضرت با ژنرال معاون و سایرین صحبت می‌کردند، روی لکوموتیو و سایر واگون‌ها هم تمام بیرق ایران و روس زده بودند. همین طور آمدیم تا وارد گار شدیم. جمعیت زیادی از اهل شهر از ارمنی و زن‌هایشان و مسلمان‌ها برای تماشا آمده بودند. قزاق‌های روس و ایران هم سواره و پیاده ایستاده بودند. یک طرف هم چادرهای زیادی زده بودند، چادر بزرگ والاحضرت، چندین چادر هم بلدی و غیره زده بودند. دو دسته موزیک هم ایستاده بود. سلام زدند بعد مقابل چادر والاحضرت ترن ایستاد، پیاده شده وارد چادر شدند. بعد شریف الدوله، معدل الدوله، معزالدوله، حاجب السلطان، (رؤسای) سایر دوائر دولتی، اجزای مالیه (و) کارگزاری، معین السلطنه و اجزای عدلیه «موسیو ملینور» و سایر اجزای گمرک، رئیس تلگراف، رئیس پست (و) سایر اعیان و اشراف (و) صاحب منصب‌های اعزامی (و) معتبرین شهر را معرفی کرده به هر کدام دست داده تعارف می‌کرد. موزیک می‌زدند. در چادر نشسته صحبت کردند ما هم آمدیم توی چادرهای دیگر. بعد از نیم ساعت والاحضرت اقدس و معاون و سایر ژنرال‌ها سوار همان واگن شده، قدری ایستاده، بعد دوباره ترن حرکت کرد، رفتیم برای همان جا که سوار شده بودیم باز در همان سالن نشسته، ترن یواش یواش حرکت می‌کرد باری از رودخانه «آجی» گذشته بعد پیاده شده، ژنرال معاون و سایر ژنرال‌ها قدری مشایعت کرده، بعد والاحضرت سوار کالسکه شده موزیک می‌زدند، بعد ژنرال معاون و سایر

ژنرال‌ها با امیرنویان مراجعت کرده سوار ترن شده دوباره مراجعت (به) «شام غازان» کردند که امیر نویان با ژنرال معاون در یک کالسکه دولتی نشسته بروند قنسولگری بعد مراجعت بکنند بیاید به عالی قاپو.

باری آن‌ها رفتند (و ما) به سرعت آمدیم به عالی قاپو، توی میدان مجدداً همان سربازها ایستاده بودند. والاحضرت هم نزدیک میدان سوار اسب شده بعد احوالپرسی کردند (و) تشریف فرمای عالی قاپو شدند.

عصری ژنرال معاون با سایر ژنرال‌ها خواهند آمد حضور والاحضرت اقدس (و) شرفیاب خواهند شد و نشان عقاب سفید را از طرف دولت روس برای والاحضرت خواهند آورد. نشان آنای درجه اول هم برای امیر نویان، نشان «سنت اتن اسلاف» درجه اول هم از برای شریف الدوله. شب را هم با لباس تمام رسمی در حضور والاحضرت صرف شام رسمی خواهد شد.

نیم ساعت به غروب مانده لباس رسمی پوشیده، توی باغ هم قراول گذارده، تشریفات را درست کرده، صاحب منصب‌های کشیک خانه را دم در اطاق نگاه داشته، تمام اجزای در خانه سرکاری با لباس رسمی حاضر شده، والاحضرت هم لباس رسمی پوشیده بعد ژنرال معاون آمد موزیک سلام روس را زدند (و) احترامات نظامی را به عمل آورده بعد من صاحب منصب‌های کشیک‌خانه (را) که رؤسای ایلات هستند معرفی کرده به (همه) دست دادند بعد وارد اطاق شدند، یک طرف اطاق ژنرال معاون و سایر صاحب‌منصب‌ها صف بسته (بودند) یک طرف اطاق ایرانی‌ها. اول امیرنویان بعد شریف الدوله بعد من بعد از من محمد ولی میرزا بعد اعلم الملک و معزالدوله (و) امیر آخور (و) منصورالسلطنه و اعتماد حضرت و سرایدارباشی ایستادند بعد حشمت السلطنه در را باز کرد و سلام داد. ژنرال معاون نطق مفصلی کرد راجع به آمدن خودش (و) اتحاد دولتین از جانب امپراطور نیکلا. بعد نشان عقاب سفید را از جعبه‌اش در آورده با

حمایلش زد به سینه و الاحضرت. سلام روس را زدند (و) همه صاحب منصب ها به حالت نظامی، ایستادند، بعد نشان آنای درجه اول را آورده زد به سینه امیرنویان، دوباره سلام را زدند بعد نشان «ستین اسلاو» را زد به سینه شریف الدوله. بعد و الاحضرت هم نطق مفصلی فرمودند که عین نطقش را من درج می کنم (که) این است: «از این عطیه اعلیحضرت امپراطوری نهایت تشکر حاصل است. احساسات و امتنانات قلبیه خود را از این موهبت عظمی که حامل هدیه امپراطوری هستید اظهار نموده، ضمناً آنجناب را به تفقدات اعلیحضرت شاهنشاهی در اعطای تمثال همایون تبریک میگویم و مقدم شما و همراهان عزیز را محترم می‌شمارم.» در این موقع یک قطعه تمثال مرحوم ناصرالدین شاه که قبلاً از طهران خواسته بودند به من امر فرمودند توی یک سینی گذارده آوردم، و الاحضرت به دست خودشان انداختند به گردن معاون و آن وقت سلام ایران را زدند. او هم نطق مفصلی کرد مبنی بر تشکرات... دولتین. بعد دوباره من سینی دیگری (را) آوردم که پنج عدد نشان درجه اول خارجه با حمایل های سبز و یک قطعه نشان سوم خارجه که مکمل بود (و) مال «بلايوف» قنسول بود آوردم. امیرنویان به دست خودش به سایر ژنرال ها که اسامی آن ها نوشته شده است داد. موزیک سلام ایران را زد، همه به حال نظامی ایستادند. یک قطعه نشان «ستین اسلاو» (از) درجه دومش که ستاره دار است هم، از برای من خواسته بودند ولی نرسیده است، چون اول می خواستند به من هم یک نشانی بدهند که برای بعضی ها آورده اند از قبیل «آنای دوم» و «ستین اسلاو» دوم ولی نشان من «ستین اسلاو» دوم با ستاره است و بعد از نشان شریف الدوله نشان من است، آن نشان را بایست امپراطور بدهند و جانشین حق امتیازش را ندارد. به این جهت که بایست امپراطور آن را (تصویب) بکند تأخیر شده است ولی گفت که به شما هم فلان مرحمت شده به اعلم الملک (و) سردار سطوت هم از همان نشان من مرحمت شده است. باری بعد ژنرال معاون با سایر ژنرال ها مرخص شده رفتند که برای موقع شام حاضر بشوند.

باری آن‌ها رفته و الاحضرت حمایل روس (و) نشان عقاب را زدند (و) لباس سفید رسمی پوشیدند بعد من آمدم منزل نماز خوانده دوباره لباس پوشیده، یک ساعت از شب گذشته مهمان‌ها آمدند. میز چهل و چهار نفره در حضور و الاحضرت بود. امیر نویان، شریف الدوله، محمد ولی میرزا، من، معدل الدوله، اعلم الملک، معزالدوله، حشمت السلطنه، شاهزاده امامقلی میرزا، نظام الدوله، رئیس پست و تلگراف، شاهزاده مقتدرالدوله هم از ایرانی‌ها بودند. شام خوبی صرف شد و الاحضرت به سلامتی امپراطور نطقی فرمودند، سلام روس را زدند بعد ژنرال معاون به سلامتی اعلیحضرت سلطان احمد شاه نطقی کرده، سلام ایران را زدند. بعد امیرنویان برخاسته به سلامتی ولیعهد و دولت روس نطق کرد بعد ژنرال معاون به سلامتی جانشین قفقاز نطقی کرد، سلام روس را زدند بعد و الاحضرت به سلامتی معاون و همراهانش نطقی کرد او هم در جواب تشکرات کرد. بعد از صرف شام تشریف فرمای اطاق دیگر شدند، صرف قهوه شد بعد آتش‌بازی کردند، برای یک ساعت بعد از نصف شب مهمان‌ها مرخص شده رفتند.

یکشنبه ۴ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

سه ساعت به ظهر مانده، امروز بایست با لباس رسمی با رؤسای کشیکخانه بروم دیدن معاون. باری رؤسای کشیکخانه با لباس رسمی حاضر شده من هم لباس رسمی پوشیده رفتیم به قنسول‌خانه. جمعیت زیادی از اعیان (و) اشراف شهر و رؤسای ادارات دولتی و سرکاری همه با لباس رسمی آمده بودند (و) ژنرال پذیرائی می‌کرد. دست داده دوباره رؤسای عشایر و سرکردگان را معرفی کرده من را به تفلیس دعوت کرده، سایر صاحب‌منصب‌ها و خودش کارت اسم خودشان و منزل‌هایشان را در تفلیس به من دادند. بعد برخاسته آمدم منزل.

امروز نهار را در باغ امیرنویان با لباس رسمی صرف خواهیم کرد. عصر را هم در

قزاقخانه خواهیم رفت. والا حضرت هم در قزاقخانه تشریف فرما خواهند شد. ژنرال معاون هم پیش از ظهر از امیرنویان و شریف الدوله بازدید خواهد کرد.

باری ما هم سوار شده رفتیم به باغ امیرنویان. به قدر پنجاه و پنج نفر مهمان خواهد بود. ایرانی ها را هم دو دسته کرده اند یک دسته امروز هستند (که) اشخاصی هستند که مسند کار هستند، اغلب از شاهزادگان، رجال و اعیان، فردا شب هم باز به قدر پنجاه نفر خواهند بود. یک ساعت بعد از ظهر رفتیم سر نهار، نهار خوب مفصلی صرف شد. امیرنویان هم نطق مفصلی کرده به سلامتی امپراطور و ولیعهد روس، ژنرال معاون هم در جواب به سلامتی اعلیحضرت و والا حضرت نطقی کرد. بعد شریف الدوله به سلامتی جانشین قفقاز و معاونش نطقی کردند (مبنی بر) دوستی مابین دولتین، نزدیک شدن راهها (و) اتحاد (و) دوستی دولتین.

باری سه ساعت به غروب نهار تمام شد، بعد رفتیم توی اطاق، والا حضرت هم من را پای تلفن احضار فرمودند که چه موقع بایست رفت به قزاقخانه من هم تعیین وقت کردم. باری ژنرال سوار شده، رفت به قزاقخانه. من هم با امیرنویان سوار شده رفتیم به قزاقخانه. از جلو صف گذشته، از قزاقها احوالپرسی کرده، آن ها هورا کشیدند بعد آمدیم توی چادری که زده بودند نشسته قزاقها قدری مشق کرده، مازر عباس خان که حالا سرتیپ است (و) در قزاقخانه (است) او فرمان می داد. بعد والا حضرت سوار اسب تشریف فرمای میدان شدند. ژنرال با سایر صاحبمنصبهای روس و غیره و امیرنویان هم آمدند جلو. والا حضرت هم پیاده شده با صاحبمنصبها دست داده، از جلو صفوف گذشته، از قزاقها احوالپرسی می فرمودند (و) آن ها هم هورا می کشیدند. بعد تشریف فرمای توی چادر شدند. ژنرال معاون، زن قنسول، زن یساول، نشسته دوباره (قزاقها) مشغول مشق شدند. عکاسها متصل عکس می انداختند، عکاس ژنرال هم با «سینمافتوگراف» عکس می انداخت.

باری نزدیک غروب بود که دفیله کردند. بعد والاحضرت تشریف فرما شدند (و) ژنرال ها هم تا دم در میدان مشق قزاقخانه، مشایعت کرده، والاحضرت سوار شده تشریف فرمای عالی قاپو شدند.

امشب را هم بالباس رسمی در قنسول خانه مهمان هستیم. لباس پوشیده، کالسکه حاضر کرده، سوار شده رفتیم به قنسول خانه. بعد شام حاضر شد. رفتیم سر شام. شام مفصل خوبی صرف شد و نطق های مفصلی شد. پیش از شام هم به شاهزاده محمد ولی میرزا، معزالدوله و حشمت السلطنه هم یکی یک نشان «سنت آنای» درجه دوم دادند. امروز به مکرم الملک و مترجم الدوله و معدل الدوله هم یکی یک نشان «سنت آنای» درجه دوم دادند و به السلطنه منشی امیرنویان هم یک نشان «سنتن اسلاو» درجه دوم دارند. در قزاقخانه هم به سردار مکرم پسر علاءالملک و سعدالسلطنه از همین نشان دادند (به) موثق حضور رئیس موزیک (هم) «سنتن اسلاو» درجه دوم دادند.

باری تلگراف هم از امپراطور رسیده که نشان من و اعلم الملک و حشمت السلطنه قبول شده (و) فرمانش از صحه امپراطور گذشته، به ماها هم تبریک گفتند. این نشان ها را جانشین قفقاز خودش اجازه دارد که بدهد و حکم بدهد ولی نشان ما را بایست فرمان امپراطور صادر بشود.

دوشنبه ۵ شهر رجب سنه ۱۳۳۲

امروز ژنرال مهمان است در منزل رئیس راه (و) از ایرانی ها به جز امیرنویان و شریف الدوله کسی دیگر نیست. باری شب را هم در باغ امیرنویان دعوت دارند، باز هم پنجاه نفر می شوند ولی ایرانی ها از قبیل شاهزاده امامقلی میرزا و سایرین که آن روز نبودند (و) جاکم بود امشب هستند.

در حضور بودم، صرف نهار فرمودند. والاحضرت هم گاهی موتورسیکلت سوار بودند، شب را هم من در حضور شرفیاب بودم تا ساعتی که استراحت فرمودند.

سه شنبه ۶ شهر رجب سنه ۱۳۳۲

امروز هم ژنرال در منزل حاجی نظام الدوله دعوت دارد برای نهار. ولی چون جا تنگ است از ایرانی‌ها به جز امیرنویان و شریف الدوله کسی دیگر نخواهند بود.

باری عصر را هم (عده) زیادی از اعیان (و) اشراف (و) تجار را (به) گاردن پارتی (و) صرف عصرانه دعوت کرده‌اند. باری امروز را هم تمامش در حضور بودم تا عصری. باری از رؤسای کشیکخانه دعوت کردند آن‌ها هم آمدند، من هم لباس پوشیده رفتم منزل حاجی نظام الدوله. تمام باغ را بیرق زده بودند، چندین دسته موزیک هم بود، تجار و مردم زیادی بودند، ژنرال هم راه می‌رفت و عکس می‌انداخت چادرها زده بودند (و) هر چادری مال یک اداره بود. ژنرال معاون هم در چادرها گردش کرده (از) تجار حاجی مهدی کوزه کنانی و سایرین بودند. نطق‌ها کردند و اظهار رضایت از دولت روس و این راه آهنی که درست شده (که) دوستی دولتین را زیاد می‌نماید. امشب را هم ژنرال در حضور والاحضرت صرف شام خواهد کرد و از همان جا به طرف تفلیس حرکت خواهد کرد. باری خود ژنرال و همان پنج نفر صاحب‌منصب‌ها (به) همه جهت بیست نفر در سرشام خواهند بود. از ایرانی‌ها هم (به جز) من و امیرنویان (و) شریف الدوله (و) محمد ولی میرزا (و) معزالدوله (و) اعلم الملک (و) حشمت السلطنه کس دیگری نخواهد بود. باری قنسول و زنش هم خواهند بود.

باری آمده منزل، مشغول تهیه مهمانی شدیم. من هم رفتم در خانه بعد آمدم منزل، لباس رسمی پوشیده، ژنرال با قنسول زودتر آمده شرفیاب شده، بعضی عرایض کرده، بعد صاحب منصب‌ها آمدند (و) شرفیاب شدند. زن قنسول و قنسول هم بودند بعد تشریف فرمای سرشام شدند. شام خوبی صرف شد نطق‌های پی در پی زیادی شد، خیلی خوب و خوش گذشت. بعد یک اسب خوب هم والاحضرت به ژنرال معاون مرحمت فرمودند، باری مجدداً آتش بازی شد، بعد از آتش بازی خداحافظی کرد (و)

رفت که برود قنسول خانه، از آنجا سوار بشود برود راه آهن (و) همین شب حرکت خواهد کرد. در موقع خداحافظی هم نطق‌های مفصل شد. این ژنرال و ژنرال‌های دیگر بسیار مردمان خوبی و با محبتی بودند. باری والا حضرت هم تشریف فرمای اندرون شدند. من هم آمده لباس رسمی راکنده برای موقع کشیک حاضر شدم.

چهارشنبه ۷ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

با حشمت السلطنه سوار شده رفتم منزل مجیدالدوله که تازه آمده، از او دیدن کرده، خانه‌های برادرش اعتمادالدوله منزل دارد. بعد مراجعت کرده آمدم حضور والا حضرت شرفیاب بودیم تا عصر به جائی تشریف نبردند و در منزل بودند شب را هم در حضور بودم.

پنجشنبه ۸ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

رفتم منزل امیرنویان بعد آمدم در خانه. شرفیاب شده، مشغول کار و امورات بودند، صرف نهار فرمودند. من هم آمدم استراحت کردم عصری هم والا حضرت سوار شده رفتیم باغ لیل آباد.

اخباراتی که از طهران نوشته بودند: میرزا محمد خان وکیل الدوله مرحوم شده، مؤید همایون برادر نظام السلطان هم مرحوم شده است. باری بعد والا حضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم (و) تا موقع کشیک در حضور بودم.

جمعه ۹ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امروز را والا حضرت از صبح در منزل نظام الدوله دعوت دارند. از تمام ادارات دعوت کرده‌اند. صاحب‌منصب‌های کشیک‌خانه هم حاضر بودند. بعد والا حضرت سوار

کالسکه شد. تشریف فرمای منزل نظام الدوله شدند. رجال تبریز تمام جمع بودند، موزیک هم می زدند، خیابان ها را تمام بیرق کوچک و بزرگ زده بودند و دروازه درست کرده بودند (و) چهل چراغ آویزان کرده بودند. (والاحضرت) با تشریفات تمام داخل اطاق شدند و به هر کدام از رجال ورؤسای اداره دولتی اظهار مرحمت فرمودند. بعد صرف نهار (شد). ارکستر ارامنه هم بود. موزیک هم می زدند.

شنبه ۱۰ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

رفتم منزل امیرنویان، جمعی بودند. یک نفر قاتل را آورده بودند (و) استنطاق می کردند. والاحضرت بیرون تشریف آورده جمعی در حضور بودند. مشغول کار شدند و صرف نهار فرمودند. امروز را هم، جمعی، مهمان خداداد خان معاون منصورالسلطنه هستیم. نهار خوبی صرف شد. بعد آمدم منزل، بعد حضور والاحضرت شرفیاب شده، فوج قراول مخصوص عوض شده (و) به جای فوج اول خاصه، فوج امیریه به سرکردگی ناصرالدوله آمده از سان حضور والاحضرت گذشته بعد من هم در حضور بودم تا عصر.

من هم آمدم منزل. محمد ولی میرزا، اعلم الملک، حشمت السلطنه، عباس خان سرتیپ، دکتر، معزالدوله، سالار عشایر، شجاع الممالک پسر مرحوم سردار نصرت برادر بزرگ همین سردار نصرت که رئیس ایل «جریبانلو» شده است آمده من را دیده فردا می رود سر ایل. بعد ناصرالدوله آمد با صاحب منصب های فوج، دستورالعمل قراولی دوره را داده تا یک ساعت از شب گذشته نشسته بودیم توی حیاط و صحبت می کردیم.

یکشنبه ۱۱ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

امروز چند رأس اسب امیرنویان به طهران فرستاده، من هم اسب سواری خودم را

برای اعزاز السلطنه فرستادم. بعد آمدم منزل رفته ارمنستان حمام نمره. بعد مراجعت کرده، شرفیاب شده بعد اجازه خواسته که مرخصی حاصل بکنم بروم شکار بلدرچین. شکار بلدرچین کم است، چند عدد شکار کرده مراجعت کرده شرفیاب شده، معلوم شد که قنسول آمده است و الاحضرت را دعوت کرده است (که) امشب سوار ماشین بشوند بروند تا شرفخانه در دریای شاهی شکار بفرمایند (و) فردا عصری مراجعت بفرمایند باری مشغول تهیه بودیم (و) اسباب و لباسها را ترتیب می دادیم. ساعت پنج حرکت خواهند فرمود. باری رفته منزل شام را در منزل صرف کرده، بعد حضور و الاحضرت شرفیاب شده، ساعت پنج امیرنویان، شریف الدوله، محمد ولی میرزا، اعلم الملک، حشمت السلطنه حاضر شدند. و الاحضرت سوار شد. رو به «شام غازان» حرکت فرمودند. یک ساعت طول کشید بعد وارد شام غازان شدند. قنسول با رئیس کل راههای ایران یعنی در واقع وزیر کل راههای ایران با ژنرال... که مهندس این راه است (و) او راه را ساخته است دم ترن ایستاده بودند. موزیک قزاق هم بود. سلام زده، احترامات نظامی را به جای آوردند، (و الاحضرت) وارد ترن شدند. همان واگن ناپلئون را (که) روسها (در) سابق از فرانسهها خریداری کردهاند و حالا برای و الاحضرت آوردهاند یعنی این واگن مخصوص خواهد بود از برای و الاحضرت، تشریف فرمای واگن شدند. قنسول و رئیس کل راه آهنهای ایران هم آمدند. توی این ترن از رؤسا فقط من و اعلم الملک هستیم و پیشخدمتها. واگن عقب هم امیرنویان (و) شریف الدوله توی یک اطاق هستند. یک اطاق هم آبدارخانه امیرنویان است. محمد ولی میرزا و حشمت السلطنه در یک اطاق هستند. یساول قزاق و حسینقلی میرزای مترجمش هم در یک اطاق هستند. معزالدوله (و) منصور السلطنه هم در یک اطاق هستند. سالار عشایر (و) مترجم الدوله در یک اطاق. واگن عقب سر آن هم «بلایف» قنسول (و) رئیس کل راه آهنهای ایران (و) ژنرال مهندسی که این راه را ساخته است (و) چند نفر از روسها. دالانها هم خیلی

قشنگ و خوب است. ترن جلو ما هم اجزای آبدارخانه (و) آبدارخانه (و) کشیکخانه، شش نفر سوار، شش نفر هم قزاق هستند. واگون جلوتر موزیک قزاق است یک ساعت و نیم منتظر بودیم. دو ساعت و نیم بعد از نصف شب که ساعت هفت ایرانی بود حرکت کردیم. این واگن اطاقش کم است، سالن دارد و سه اطاق خوابگاه که در هر اطاقش هم اسباب دست و روشویی خوب دارد. یکی از اطاقها، خوابگاه والاحضرت بود. یکی مال من، یکی مال اعلم الملک ولی سائیرین در همان دو اطاق سالن‌ها استراحت کردند باری ترن حرکت کرد، به قدر یک ساعت و نیم هم بیدار بوده، مهتاب خوبی بود از رودخانه «آجی» هم گذشته بعد خسته بودم خوابم برد والاحضرت هم خوابشان نمی‌برد، تشریف بردند توی اطاق خوابگاه خودشان.

دوشنبه ۱۲ شهر رجب سنه ۱۳۳۴

نزدیک آفتاب زدن بیدار شدم، محلی که «استاسیون» ساخته بودند در نزدیکی یک رودخانه بود. توی دره اطراف هم کوه‌های تپه ماهور بود ولی همه سبز و خرم بود. هوای خوبی بود، بسیار مصفا بود. ترن ایستاد، از ترن آمدم پائین، لب یک جوب آبی وضو گرفته دست و رو را شسته، از صوفیان هم خیلی گذشته‌ایم. داخل خاک مرنده شده‌ایم، لکوموتیو باز شده رفت جلوتر که آبگیری بکند. من هم آمدم توی اطاق، نماز و دعاها را خوانده بعد والاحضرت هم بیدار شدند. لباس پوشیدند. لباس پوشیده، در حضورشان نشسته صحبت می‌کردیم. ترن حرکت کرد. از توی یک رودخانه می‌رانند، اطراف کوه بود تا رسیدیم به کوه‌های برفی که طرف دست چپ بودند. راه را خیلی خوب ساخته‌اند ولی هنوز محکم نشده است. اغلب جاها کوه را بریده‌اند، خیلی خرج کرده‌اند، باز هم مشغول هستند (و) در آن جاها که کوه‌ها را کنده‌اند دارند وسعت می‌دهند. باری رسیدیم به «استاسیون» مرنده، خیلی با صفا بود، اطراف راه تمام چمن و

گل‌های زرد بود که معروف به گل روغنی است. چون صبح بود هنوز کسی به استقبال نیآمده بود. چند عدد بیرق زده بودند. در مراجعت که نهار را در این «استاسیون» صرف خواهیم کرد، آن وقت تشریفات به عمل خواهد آمد. به قدر ده دقیقه ایستاده یک ترن هم که به قدر شش هفت واگن داشت از طرف جلفا آمده، ایستاد، بعد رفت به طرف تبریز. زن و مرد سالدات هم تویش بودند. از مرند گذشته رفتیم رو به «گرگر» که آخر سیر حرکت ما «گرگر» خواهد بود. به قدر یک ساعت که راه رفتیم رسیدیم به دره‌دیز که آنجا را روس‌ها راه شوسه درست کرده‌اند (و) آنجاها اطاق و جا ساخته‌اند دره خیلی با صفائی است. از این دره که می‌گذرید خاک «گرگر» است. باری اینجا هم کوه‌ها را خیلی بریده‌اند باری رسیدیم به یک دو راهی دیگری که بغل کوه بود، اینجا هم استاسیون است. چند اطاق ساخته‌اند (و) چند مستحفظ روس و ایرانی هم هست.

از دیشب تا به حال هم اغلب که ترن حرکت می‌کند موزیک هم می‌زدند صبح هم موزیک خوب می‌زدند، باری اینجا و الاحضرت پیاده شده صرف چائی فرمودند. قنصول و رئیس راه (و) ژنرال مهندس راه هم بودند. دو شیشه عکس، عکاس روس انداخته ژنرال مهندس هم متصل عکس می‌انداخت باری بعد سوار ترن شده حرکت کردیم. از یک تونل گذشته (که) به قدر یک دقیقه طول کشید. بعد داخل جلگه «گرگر» شدیم. ده «گرگر» قصبه ای است (که) به قدر هفت هزار نفر جمعیت دارد. رسیدیم به «استاسیون» گرگر رعیت‌های «گرگر» تمام جمع شده بودند به قدر دو هزار نفر، گاو و گوسفند قربانی می‌کردند (و) سلام و صلوات می‌فرستادند. بعد ترن ایستاد دم «استاسیون». و الاحضرت پیاده شده، باز عکس انداخته بعد تشریف بردند توی «استاسیون». بیرق زیادی اطراف «استاسیون» زده بودند. از اینجا تا سر حد جلفا چهار فرسنگ است. این لکوموتیوها که در ایران کار می‌کنند مدل قدیم است که در این خط کار می‌کنند. رئیس راه فوراً تلفن کرد که یک لکوموتیو اختراع جدید از جلفا بیاید. فوراً

آمد، لکوموتیو بزرگی بود، رویش را هم بیرق زیادی مال ایران و روس زده بودند. لکوموتیو را آوردند به ترن بستند. بعد از یک ساعت از همان راه که آمده بودیم مراجعت کردیم. دم تونل ترن ایستاده چند شیشه عکس انداخته، از اینجا رودخانه ارس (و) کوه‌های روسیه تمام پیدا بود. باری از تونل هم پیاده گذشته یکصد و چهل قدم طول تونل است. آن طرف تونل سوار واگن وزیر راه شده تا رسیدیم به استاسیون. آنجا سوار طرن خودمان شدیم، زن یکی از مهندسین هم (که) زن خوشگلی بود اینجا آمده معرفی شد. راه شوسه هم اغلب طرفین راه است باری آمدیم تا دوباره وارد گار استاسیون مرن شدیم. تشریفات زیادی فراهم آورده بودند (و) بیرق‌های زیادی زده بودند. از دم ترن تا توی اطاق گار مرن را فرش کرده بودند. جمعیت زیادی به قدر سه چهار هزار نفر از اهل مرن هم ایستاده بودند حاکم مرن، رئیس تلگرافخانه مرن، رئیس پست، کارگزار مرن، رؤسای ادارات دولتی و دوائر مرن همه ایستاده بودند. صاحب منصب‌های فوج و توپچی مرن، حاجی احمد خان سرتیپ قدیمی که از صاحب‌منصب‌های درستکار زمان مرحوم ناصرالدین شاه (و) مرحوم مظفرالدین شاه بوده است خدمت‌ها کرده است در سفرها مخصوصاً. باری او هم دیده شد که با سایر صاحب‌منصب‌ها با لباس رسمی حاضر بودند (باری) معرفی شدند (و) به هر یک اظهار مرحمت فرمودند. بعد تشریف بردند توی اطاق ایستاده از علمای مرن پذیرائی فرمودند. مردم سلام و صلوات می‌فرستادند، چندین جور عکس هم انداخته شد. توی استاسیون صرف نهار کردیم. نهار را هم شجاع نظام حاکم مرن حاضر کرده بود، نهار ایرانی و فرنگی بود. بعد از صرف نهار دوباره سوار ترن شده رو به صوفیان. که از آنجا به طرف شرفخانه و لب دریای شاهی (عازم) شدیم. دیشب در موقعی که از اینجا گذشتیم من خواب بودم. از یک ده بزرگی هم که در مراجعت طرف دست راست بود گذشتیم تا رسیدیم به «استاسیون» صوفیان. یک دسته سرباز روس دم گار استاسیون ایستاده بودند یکی دو نفر هم صاحب‌منصب. صوفیان

وقف حضرت رضا (ع) است. «استاسیونی» هم ساخته‌اند، چندین آلاچیق ترکمنی هم زده‌اند از برای سالدات‌های روس که مستحفظ راه هستند.

باری چون والا حضرت خواب بودند بسیار خسته شده بودند دیگر بیدارشان نکردم که اظهار تفقدی (به) سالدات‌ها بفرمایند. امیرنویان و من از ترن پیاده شده رفتیم از جلو صف سالدات‌ها گذشته، احوالپرسی کردند، آن‌ها هورا کشیده قدری هم جلوی ما مشق کرده، باری به قدر نیم ساعت توقف کرده، لکوموتیو را آوردند این طرف واگن‌ها بسته بعد رفتیم رو به شرفخانه و لب دریای شاهی. (در) این طرف راه هنوز راه تمام نیست (و) عمله جات مشغول ساختن راه هستند. اغلب جاها هم که دو راهی است. عوض استاسیون آلاچیق‌های ترکمنی زده‌اند. از صوفیان تا شرفخانه دو ساعت راه است. نزدیک شرفخانه دریا هم پیدا شد. نزدیک شرفخانه که رسیدیم قنصل آمده به من گفت والا حضرت را بیدارش بفرمائید که شرفخانه نزدیک (است). یک دسته قشون روس هم که به قدر سه هزار نفر می‌شوند (و) خواهند رفت به «ارومی» جلوی اردویشان ایستاده (بودند که) والا حضرت اظهار مرحمت بفرمایند باری به هزار زحمت والا حضرت را بیدار کرده، لباس پوشیدند، نشان روس را زدند.

لب دریا که طرف دست چپ بود یکی دو جا با چوب مشغول ساختن عمارات و بندر بودند. یک کشتی بخاری هم مشغول ساختن بودند. باری بعد به یک دوراهی رسیدیم که واگن زیادی آنجا بود که معلوم بود حمل قشون کرده بودند، جمعیت زیادی هم از رعایا و ارامنه و روس‌ها ایستاده بودند معلوم بود از اهل شرفخانه و اجزاء استاسیون هستند. تا رسیدیم به اردوی روس‌ها که چادرهای کوچک زده بودند، دم چادرها چاتمه‌های تفنگ‌هایشان را زده بودند، توپخانه مفصلی هم داشتند، به قدر سه هزار قشون روس هم بی تفنگ دم چادرهایشان کنار راه ایستاده بودند. وقتی که والا حضرت رسیدند تمام هورا می‌کشیدند (و) کلاه‌هایشان را در هوا می‌انداختند (و)

اظهار شادمانی می کردند. اسباب جنگی از قبیل سیم های خاردار و غیره زیاد آورده بودند (و) لب دریا ریخته بودند. این عده قشون روس گرجی هستند و داوطلب هستند از برای جنگ، در واقع مجاهد هستند، زبانشان هم اغلب ترکی است. بعد دم «استاسیون» ایستاده قشون روس هم همین طور پای ترن می دویند و فریاد می زدند و هورا می کشیدند تا ترن ایستاد. والاحضرت بیرون تشریف آورده، موزیک قزاق هم رفت جلو صف ایستاد، سلام زدند (و) احترامات نظامی را به عمل آوردند. والاحضرت از ترن پائین آمد «بلایف»، رئیس این عده قشون و اغلب از صاحبمنصبها را معرفی کرد به بعضی ها که محترم بودند والاحضرت دست داده (و) اظهار مرحمت کردند. آنها هم «راپرت» نظامی خودشان را می دادند بعد تشریف آورد. از جلو گارد گذشته، فرمانده گارد هم راپرت خودش را داد والاحضرت از جلو گارد گذشته، بعد این عده قشون روس که به قدر سه هزار نفر بودند (و) اطراف ما را گرفته بودند متصل هورا می کشیدند (و) اظهار خوشوقتی می کردند. چند شیشه عکس هم انداخته شد. آن عده (از) قشون روس که به قدر یکصد نفر گارد بودند از جلو والاحضرت دفیله کرده بعد والاحضرت تشریف فرمای لب دریا شدند. لب دریا هم یک اسکله خوبی ساخته اند (که) به قدر یکصد ذرع می رود توی دریا. لب اسکله هم جمعیت زیادی بود ولی تمام قشون روس و صاحبمنصب بودند. روی هم دیگر می رفتند، فریاد و صداها (و) هوراها می کشیدند، روی اسکله هم به قدر یکصد نفر سالدات روس ایستاده بودند. آنها هم گارد بودند، رئیسشان احترامات نظامی را بجا آورد (و) راپرت نظامی خودش را به عرض رسانید.

یک کشتی کوچکی مثل «بارکاس» حاضر کرده بودند برای سواری والاحضرت، کشتی قشنگی بود. کاپیتانش با ملاح هایش آمدند جلو، کاپیتانش معرفی شد (بعد والاحضرت) تشریف بردند توی اطاق کشتی آنجا تشریفات (و) شیرینی (و) میوه حاضر کرده بودند. چون دو اطاق بیشتر نداشت (و) جایش تنگ بود، حوصله نفرمودند

تشریف آوردند روی عرشه. کشتی راه افتاد برای توی دریا، باری روی پل اسکله هم موزیک قزاق می‌زد. دریاچه شاهی بزرگ است، تویش هم چندین جزیره‌های بزرگ دارد که کوه‌های بزرگ (دارد)، یکی دو تا از جزیره‌هایش هم توی کوه‌هایش شکار زیادی دارد دور دریای شاهی پنجاه فرسنگ می‌شود، آن طرفش هم «ارومی» است. از اینجا تا به «ارومی» هفت هشت ساعته می‌رود، شش هفت ساعتش توی آب، دو ساعت هم درشگه از راه خشکی. سه کشتی بخاری دارد، یکی همین که ما تویش نشسته‌ایم). دو تای دیگر هم دارد که رویش توپ‌های کوچک دارد، در واقع این‌ها «بارکاس» جنگی است.

باری به قدر یک ساعت توی دریاچه «ارومی» سیر و تفرج کرده بعد مراجعت کرده آمدیم لب اسکله، پیاده شده باز همان طور سربازهایی که گارد بودند روی اسکله ایستاده بودند (و) احترامات خودشان را به عمل آورده، موزیک هم می‌زد. از اسکله پائین آمده باز همین طور سالدات‌ها ما را دوره کرده بودند (و) اظهار خوشوقتی می‌کردند. تفنگ‌هایی که به دست این عده قشون است تمام سه تیر فرانسه است و نو، معلوم می‌شود تازه آورده‌اند. این عده قشون هم تازه داخل در جنگ می‌شوند. هنوز جنگی نکرده‌اند، اغلب جوان و خوشگل هستند.

(باری) والا حضرت تشریف آوردند لب ترن با صاحب‌منصب‌ها خداحافظی فرموده وارد ترن شدند ولی سالدات‌ها اطراف ترن را ول نکرده بودند. باری توی ترن شام مختصری برای والا حضرت حاضر کرده بودند (و) اغلب از همراهان هم رفتند دم اسکله که اطاق‌های چوبی زیاد (و) آلاچیق‌های متعدد ترکمنی زده‌اند. برای سالدات‌هایی که همیشه اینجا هستند، باز هم چوب زیادی آورده ریخته‌اند که جاهای متعدد بعدها خواهند ساخت.

آفتاب هنوز غروب نکرده بود، رئیس قشون عرض کرد (که) سالدات‌ها

می‌خواهند رقص لژگی بکنند، اجازه خواسته آمدند و مشغول شدند، دو نفر سرنا زن مثل سرنازن‌های خودمان و یک نفر هم دنبک بزرگی با بند به کولش انداخته مشغول زدن بودند (و) آهنگ‌های قشنگ می‌زدند. سالدات‌ها مشغول رقص بودن (و) سایر سالدات‌ها هم دست می‌زدند.

نیم ساعت از شب گذشته ترن حرکت کرد دوباره صاحب‌منصب‌ها پای ترن ایستاده بودند. به حالت نظامی، سلام دادند تا ترن حرکت کرد. من خسته بودم خوابیدم. یک ساعت مانده بود که به «شام غازان» برسیم من بیدار شده لباس پوشیدم و الاحضرت هم تمامش را بیدار بودند (و) هیچ استراحت نکردند. باری ساعت چهار و نیم بلکه پنج وارد «شام غازان» شدیم. وزیر راه (و) رئیس راه (و) قنصل شرفیاب شدند، و الاحضرت اظهار مرحمت فرمودند بعد با کمال سرعت تشریف فرمای عالی قاپو شدند در واقع در عرض بیست و چهار ساعت شصت فرسنگ راه را به راحتی طی کردیم. تفصیل ده «گرگر» را لازم است مختصری بنویسم: گرگر خرده مالک است. یک بلوکی است. احسن گنجی تبعه روس به طمع افتاده (با) بعضی نوشته‌جات مجعوله و عنوانات (و) حواله‌جات صوری می‌خواست این املاک را ببرد، نظام الملک هم پول زیادی گرفته احکام معتبری به (او) داده، رقم هم از طرف الاحضرت صادر کرده (بود) ولی شریف الدوله زحمت‌های زیادی کشید (و) با ژنرال قنصلگری داخل مذاکره شد (و) الحق خیلی زحمت کشید تا این املاک را دوباره برگرداند به خود رعایای «گرگر» و حکم‌های سابق را نقض کرد (و) این رعایا را راحت کرد احسن تا ده هزار تومان هم به شریف الدوله می‌داد که احکام او را امضاء بکند و نکرد. از خود رعایا خیلی کم تر گرفته حکم به حق کرده وقتی که در گرگر وارد شدیم (و) آن‌ها شریف الدوله را دیدند خیلی به او دعا و ثنا کردند (و) اظهار خوشوقتی و بشاشت می‌کردند.